

گفتمان دادگری در جهان کنونی

علیرضا ابراهیمی*

دیباچه

اگر اندکی تامل کنیم می‌بینیم که در سالهای کنونی وقایع مهمی در صحنه جهانی رخ داده است. حمله به ساختمان مرکز داد و ستد جهانی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در ایالات متحده آمریکا بهانه‌ای برای حمله آن کشور و متحدین آن به افغانستان و سپس عراق می‌شود. به‌خوبی روشن است که قطعنامه‌های شورای امنیت از جمله قطعنامه شماره ۱۴۴۱ مجوز حمله نظامی به خاک کشور عراق را صادر نکرده است. از طرف دیگر جرج بوش رییس جمهور آمریکا مدعی مبارزه یکجانبه با تروریسم و نقض حقوق بشر در خاورمیانه شده است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که اقدامات یکجانبه آمریکا در این گونه حوادث با مصادیق و مبانی دادگری به‌عنوان آرمان جهانی برای بشریت هماهنگی و سنخیت دارد یا خیر؟ اگر ندارد مکانیسم جلوگیری از این واقعیتهای عینی را در کدام رشته از مطالعات کلاسیک حقوق بین‌الملل باید دنبال کرد. نوشته پیش روی ضمن بررسی نظری و عملی موضوع دادگری در حقوق بین‌الملل این موضوع را ابتدا در اسناد بین‌المللی و سپس در روابط میان کشورها با تاکید بر موضوع افغانستان و عراق و کشورهای دارای حق وتو و نیز کشورهای اروپایی در

* علیرضا ابراهیمی، نامزد دریافت درجه دکترای حقوق بین‌الملل از دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات است. فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ)، سال سوم، شماره ۲، پاییز ۱۳۸۵، صص ۱۹۴-۱۷۵

ارتباط با کنوانسیون محو هر گونه نابرابری علیه زنان دنبال کرده است و به گفتمان ایران در این موضوع می‌پردازد. به خوبی می‌توان دریافت که موضوع مهم و دامنه‌دار دادگری را نمی‌توان در این نوشتار خلاصه نمود از همین روی دغدغه نویسنده ضمن بررسی نظری موضوع از جهت رویه و پراتیک در ابعاد اقتصادی، سیاسی، حمله نظامی به عراق و افغانستان (توسط آمریکا و انگلستان)، حقوقی (بررسی قطعنامه‌های مجمع عمومی و سازمان ملل متحد) است تا حدی که بتوان با تکیه بر آمار و مطالعات میدانی در کنوانسیون حقوق زنان به نتایجی دست یافت.

کلیات: بررسی دادگری از جهات نظری و عملی

۱. دکترین

صاحب نظرانی که موجودیت نظام بین‌المللی را نفی کرده‌اند، هر یک با منطقی خاص و متفاوت با دیگری آن را به باد انتقاد گرفته‌اند.^۱ دسته‌ای از اینان مثل آدولف لاسون A. Lasson، لودیگ گومپلویچ L. Gumplowicz، آندرس ویلهلم لوندشت A. V. Lundstedt و کارل اولیو کرونا K. Oliveerona به طور کلی معتقد بوده‌اند که روابط میان دولتها هیچ‌گاه نمی‌تواند تابع قواعد الزام‌آور باشد، زیرا آنچه بر این روابط حاکم است، زور است. به همین سبب، حقوق بین‌الملل بی‌آنکه واجد ارزش و اعتبار نظامی دستوری (Normative) باشد، چیزی نیست جز ابزار سیاست زور. البته تنزل مقام حقوق بین‌الملل تا این اندازه، در واقع پیروی از همان اندیشه‌ای است که در اعصار گذشته، حقوق را تا اندازه زور، تنزل می‌داد. در عهد باستان، سوفسطائیان یونانی همواره از حقوق قوی‌تر سخن می‌گفتند. افلاطون در کتاب جمهوری از قول ترازیماخوس می‌گوید: «هر حکومت، هر قانونی را با در نظر گرفتن منافع خود وضع می‌کند. حکومت دموکراسی، منافع عموم مردم را در نظر می‌گیرد و حکومت استبدادی، منافع حاکم مستبد را. حکومت‌های دیگر نیز مطابق همین قاعده عمل می‌کنند و با وضع قانون آنچه به نفع حاکم تشخیص دهند، حق می‌نامند و از همه مردمان می‌خواهند

که آن را محترم بشمارند و کسی را که از آن سرپیچی کند، قانون شکن و ظالم نام می‌دهند و به کیفر می‌رسانند. بنابراین در هر کشور حق و دادگری چیزی است که برای حکومت آن کشور سودمند باشد و چون در همه کشورها قدرت در دست حکومت است، از این رو اگر نیک بنگری خواهی دید که دادگری در همه جا یک چیز بیش نیست: چیزی که برای قوی سودمند باشد.^۲

توسیدید، روابط دولتها را بر اساس اندیشهٔ افلاطون تحلیل کرده و به این نتیجه رسیده است که تنها زور حاکم بر روابط دولتهاست.^۴ باروخ اسپینوزا،^۵ پیمانهای بین‌المللی را تنها در صورتی معتبر دانسته است که با منافع دولتها معارض نباشد. وی در نظریهٔ خود منفعت هر دولت را بر هر چیزی مقدم دانسته است.^۶ هگل، فیلسوف بلند آوازهٔ آلمانی نیز در کتاب اصول فلسفهٔ حقوق گفته است که «چون ستون روابط دولتها بر اصل حاکمیت استوار است و هر دولت از طبیعت غریزی خویش تبعیت می‌کند، (لذا) حقوق بین‌الملل ناشی از اراده‌ای کلی نیست که بتواند اراده‌های فردی دولتها را مهار کند و زیر سیطرهٔ خود بگیرد.»^۷ دسته‌ای دیگر از صاحب‌نظران مانند جان آوستین و جیمز لوریمر قواعدی را که بر روابط میان دولتها حاکم است، اخلاقی یا نزاکتی توصیف کرده‌اند.

اما دستهٔ آخر، حقوق بین‌الملل را مقرراتی مخصوص به خود (Sui generis) دانسته‌اند. فلیکس سوملو F. Somolo صاحب‌نظر مجارستانی بنیانگذار این مکتب فکری است. به باور وی، معاهدهٔ بین‌المللی فی نفسه پدیداری حقوقی نیست، زیرا اعتبار حقوقی آن تابع هنجارهای موجود است. سوملو با آنکه به الزامی بودن معاهدهٔ بین‌المللی معتقد بود، دلیل این الزام را در مفاهیم اخلاق جستجو کرده است. با این حال قواعد بین‌المللی را اخلاقی ندانسته زیرا اعتقاد داشته است که قواعد اخلاقی بر خلاف قواعد رفتاری بین‌المللی که قواعدی تابع به شمار می‌آیند، قواعدی مستقل هستند.^۸

۲. دیوان بین‌المللی دادگستری

یکی از منابع حقوق بین‌الملل که در صورت توافق طرفهای دعوا، می‌تواند مورد استفاده دیوان بین‌المللی دادگستری قرار بگیرد اصول نصفت و عقل سلیم (Ex aequo et bono) است که در بند دوم از ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری به آن اشاره شده است. البته اگر غرض از این اصول، اصولی باشد که به کمک آنها بتوان خلاهای فنی حقوق بین‌الملل را پر کرد یا حدود دقیق قواعد حقوقی را مشخص نمود (Infra Legem) نیازی به توافق صریح طرفهای دعوا نیست. همچنین اگر منظور از این اصول، اصولی باشد که قاضی بتواند به کمک آنها قضیه مورد اختلاف را با رعایت مقررات حقوق بین‌الملل، منصفانه (Praeter Legem) فیصله دهد، باز حصول توافق طرفهای دعوا ضرورتی ندارد. اما اگر غرض از این اصول، اصولی باشد که به قاضی بین‌المللی اجازه دهد تا بر خلاف مقررات حقوق بین‌الملل (Praeter Legem) راه حلی عرضه کند، باید دید که قاضی بر خلاف کدام قاعده حقوقی مجاز به وضع قاعده است و آیا اصولاً وی، که کارش گفتن حق بر اساس موازین حقوقی موجود است؟ حق دارد بر خلاف مقررات حقوق بین‌الملل، به ویژه قاعده امره حقوق بین‌الملل عام (Jus Cogens) اتخاذ تصمیم کند؟

در قضیه مناطق آزاد ساووی علیا و منطقه ژکس، دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی اعلام کرد: «از آنجا که طرفین دعوا درباره تعیین وضعیت قطعی مناطق آزاد به توافق نرسیده‌اند، از دیوان تقاضا کرده‌اند که خود وضعیت جدیدی برای این مناطق معین کند اما دیوان قادر به انجام چنین کاری نیست، زیرا معتقد است که این مأموریت با کار قضایی دیوان بین‌المللی منافات دارد.» دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در قضیه فلات قاره دریای شمال با تفکیک مفهوم انصاف غیر حقوقی (equite extral legem) از مفهوم انصاف حقوقی (equite intra legem) بر این نکته تأکید کرده است که اصل نصفت عقل سلیم (Ex aequo et bono) هنگامی انصافی حقوقی است و می‌تواند در حد عنصر حقوق موضوعه، معتبر قلمداد شود که حقوق موضوعه استناد به آن اصول را جایز شمرده باشد.

البته با آنکه دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایای دیگر نیز به این مفاهیم و حد و حدود آنها اشاره کرده است، برخی بر این باورند: «مفهوم اصول نصفت و عقل سلیم و تفاوت آن با انصاف، مرزهای روشنی پیدا نکرده است. با این حال، آنچه می‌توان گفت این است که انصاف در سیاق خاص منابع حقوق بین‌الملل مفهومی کاملاً متفاوت با انصاف و دادگری در مفهوم ارزشهای کلی و لازم هر سیستم حقوقی دارد.» ولی آیا انصاف در حقوق بین‌الملل می‌تواند برخلاف ارزشهای کلی باشد؟

۳. حسن نیت

حسن نیت را می‌توان جوهر در ستکاری، التزام معنوی به رعایت مقررات حقوقی و وفای به عهد و پیمان دانست که در مفهوم سلبی خود به معنای خودداری از حيله، اغفال و پنهان‌کاری در روابط حقوقی است.^۱ حسن نیت که از لحاظ درونی مبین حالت روحی تابع حقوق یا رفتار روانشناختی اوست، در صورت ظهور، تنها بر پایه ملاکهای حقوقی و قضایی و به کمک قرائن و اماراتی قابل اثبات است که خود وضع ثابتی ندارند و به تناسب تحولات اجتماعی تغییر می‌کنند. به باور کسانی، تنها مخاطبان معاهدات بین‌المللی به رعایت حسن نیت در تفسیر ملتزم هستند و مراجعی که کارشان حل و فصل اختلافات بین‌المللی است در این باره التزامی ندارند.^۲

البته چنانچه مرجعی قضایی یا شبه قضایی با سوء نیت متنی را تفسیر کند، در واقع عمل آن مرجع استنکاف از احقاق حق است، زیرا غرض از تفسیر با حسن نیت آن نیست که مرجعی قضایی یا شبه قضایی، با حسن نیت به وظیفه خود عمل کند؛ چندان که بتوان گفت آن وظیفه در کمال بی‌طرفی انجام گرفته است. غرض از حسن نیت مراجع قضایی یا شبه قضایی در تفسیر معاهده آن است که این مراجع آن را به شکلی تفسیر کنند که طرفهای معاهده را به اجرای معاهده ترغیب نماید؛ درست مانند آنکه طرفهای معاهده خود تصمیم گرفته باشند که مفهوم متنی را که به اتفاق تهیه کرده‌اند، پیدا کنند و آن را

سرلوحه کار خویش قرار دهند. غرض اصلی از تفسیر معاهده، یافتن اراده مشترک طرفهای معاهده است. از این رو مفسر باید تلاش کند که هم به حاکمیت دولتها احترام بگذارد و هم اصل وفای به عهد را در نظر بگیرد. از این رو، در تفسیر، اولویت با آن اصولی است که در پیدا کردن اراده مشترک دولتها بیشتر مؤثر هستند. ماده ۳۱ معاهده ۱۹۶۹ نیز با آنکه سلسله مراتبی از قواعد تفسیر به وجود نیاورده و فقط با استفاده از اصول منطقی، ترتیب تفسیر را مشخص کرده است، در این قلمرو به اصل حسن نیت سهمی اساسی داده و آن را بر سایر اصول مؤثر در تفسیر مقدم دانسته است.^{۱۱}

اصل حسن نیت با آنکه به ظاهر در قلمرو معاهدات مفید به نظر می‌رسد، در تمامی حوزه‌های روابط بین‌الملل از اهمیتی خاص برخوردار است و به همین سبب نه تنها باید راهبرد مخاطبان خاص مقررات بین‌المللی، که باید ملکه مجریان بی‌طرف و مراجع قضایی بین‌المللی باشد. حسن نیت در تمام مراحل تفسیر مانند بررسی متن و سیاق اصطلاحات و تحقیق در رفتار طرفهای معاهده باید وجود داشته باشد. بدیهی است نتیجه‌ای که از تفسیر به دست می‌آید نیز باید با حسن نیت ارزیابی گردد.^{۱۲} اکنون این پرسش مطرح است که حسن نیت می‌تواند مخل میان‌دادگری باشد؟ یا وجدان جمعی بشری حکم می‌کند که در چارچوب موازین دادگری معنی پیدا کند؟

بخش یکم: بررسی دادگری در اسناد و مراجع بین‌المللی

گفتار یکم: دادگری در اسناد بین‌المللی

بنا به اهمیت موضوع دادگری و ضرورت انطباق احکام و آراء صادره از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری با اصل وجدانی و مشترک در میان همه نظامهای حقوقی «دادگری» می‌بینیم که در ماده ۳۸ اساسنامه به قضات اجازه می‌دهد که در صورت درخواست و توافق طرفین، دیوان براساس دادگری و نصفت اقدام کرده و اختلاف آنها را حل و فصل نماید. ولی اکنون این پرسش مطرح است که اگر اصل دادگری در نظامهای مختلف حقوقی به عنوان

اصل تخطی ناپذیر مورد قبول قرار گرفته است پس چرا اساسنامه، مراجعه قضات به آن را منوط به حاکمیت اراده دولتهای عضو و طرف اختلاف نموده است؟

این شکاف حاصل چیست؟

همانطور که پیش از این نیز توضیح داده شد اجرای مقررات حقوق بین‌الملل در معنای دادگری توزیعی، سبب شده است که قضات دیوان بین‌المللی دادگستری بتوانند در وهله نخست و در گامهای نخستین به قراردادهای، عرف و یا اصول کلی حقوقی هر چند منطبق با دادگری هم نباشد استناد کنند. ضرورت و خواست واقعی علم حقوق که تنظیم روابط اجتماعی است، مستلزم آن است که هرگونه قرارداد، عرف یا اصول کلی یا دکترین ناظر بر اختلاف قابل استناد نباشد بلکه آن منبعی مورد توجه قرار گیرد که با مفهوم دادگری انطباق داشته باشد. ولی از آنجا که منطق حاکم بر روابط میان دولتها منطق همکاری است و نه منطق پیروی محض، بنابراین، به دلیل نبود قدرت عالی و بالاتر از کشورها، نمی‌توان کشوری را مجبور ساخت که به قراردادی که از روی بی‌دادگری منعقد کرده است تن دهد. اگر فرض شود منفعت آن کشور با پیوستن به قراردادی ولو ظالمانه تحقق بیابد آیا آن کشور در صورت الحاق به قرارداد نمی‌تواند خواستار اجرای مقررات قرارداد از طرف دیوان گردد؟ روشن است که روابط میان کشورها براساس منافع متقابل شکل می‌گیرد و مفهوم دادگری مورد انتظار وجدان جمعی و وجدان بشری با تمامی شئون و قلمروهایش قابل استناد نیست. بنابراین، نمی‌توان توقع داشت در عرصه روابط دیپلماتیک یا جنگ دیپلماسی برای برتری منافع یک کشور به صورت واقعی و موثر و صد در صد، به دنبال اجرای قرارداد، عرف، اصول کلی حقوقی و دکترینی بود که به صورت حتمی مفاد آن منطبق با دادگری باشد. حتماً اگر چنین آرمانی نیز مطرح شود قطعاً در سیاق امروزی جامعه بین‌المللی در حیطه آرزو و آرمان باقی خواهد ماند و دولت خواهان اجرای کامل مقررات بین‌المللی منطبق با خواستگاه دادگری باید دست از هر گونه ارتباط میان کشورها بردارد.^{۱۳}

گفتار دوم: دادگری و حقوق بشر

البته در خصوص مسائل مربوط به حقوق بشر مسأله به صورت دیگری است. در اینجا فرد خود موضوعیت دارد و بشر به عنوان آرمانی مشترک و غایت تنظیم روابط میان کشورها و دولت‌هاست. منزلت و کرامت انسانی نباید در هیچ شرایطی مخدوش شود. پس باید بررسی شود که مکانیزم‌های نهادین حمایت بین‌المللی از حقوق بشر آیا منطبق با دادگری‌اند یا خیر؟ این موضوع نیاز به استدلال زیادی ندارد. اندکی تأملی بر وضعیت اسفبار و نابرابر موجود در عرصه جهانی پیرامون حمایت از حقوق بشر مانند آنچه در عراق در حال انجام است روشن می‌سازد که از این مکانیزم‌ها تاکنون به نحو شایسته‌ای استفاده نشده است. نمونه آن را می‌توان نقض آشکار و همیشگی حقوق بشر از سوی رژیم اسراییل نام برد که در طول سالیان دراز انجام گرفته است. یکی از دلایل این بی‌دادگری را می‌توان استفاده مناسب نکردن از آئین‌های حمایتی مانند ۱۲۳۵ و ۱۵۰۳ در مورد اسراییل و عراق دانست.

گفتار سوم: بررسی دادگری در مراجع داوری

هر چند مراجع داوری برخلاف مراجع قضایی از توجه بیشتری به حاکمیت اراده و اصل تراضی دولتها با اشخاص برخوردار هستند، از آنجا که اصول اولیه رسیدگی در دعاوی داوری مبتنی بر انتخاب نوع داوری، نوع قانون حاکم و آئین دادرسی می‌باشد، همیشه این قدر تمند است که با تحمیل شرایط و خواسته‌های خویش، ضعیف را در جریان داوری تحت اضطرار قرار می‌دهد و در بسیاری از موارد به دلیل تضمین کمینه حقوق طرف ضعیف به رأی دادرسی بسنده می‌کند، بنابراین، در صورتی که وی دارای قدرت کافی برای احقاق حق باشد چه بسا به شرایط موجود داوری تن ندهد. برای نمونه، اتریش، در قضیه رودخانه مورا اختلاف خویش را به کمیسیون داوری ارجاع داد اما معلوم نیست که آیا با اعلام رأی کمیسیون مبنی بر خطا و اشتباه نبودن اقدامات اتریش خواست یوگسلاوی تحقق یافته باشد، چرا که بر پایه توافق نامه میان اتریش و یوگسلاوی در مورد رودخانه مورا به آنان الزام

می‌نمود که اختلاف خود را در این خصوص به داوری ارجاع نمایند. در این بررسی هر چند به صورت نسبی ممکن است گاهی حقی از حقوق بسیار متضرر احقاق شود اما روشن است که اقتضای دادگری رسیدن به پیشینه حقوق پایمال شده طرف ضعیف است که به ناچار به احکام و آراء داوری تن داده است. بنابراین، برخلاف صورت شفاف و روشن اعلام رضایت اما در اندرون خواست واقعی کشور یا اشخاص متضرر، داشتن حقوق بیشتر نسبت به آنچه است که دیوان داوری حکم کرده است. اگر نگوئیم که در بسیاری از مواقع کشور قدر تمند توانسته است با صرف هزینه‌های میلیاردي از وکلای استفاده کند که با هنرمندی و داشتن فن قوی و کالت در عرصه‌های بین‌المللی حقوق طرف ضعیف را پایمال کرده باشد.^{۱۴}

بخش دوم: بررسی دادگری در کنوانسیون از میان بردن هرگونه نابرابری علیه زنان

کنوانسیون از میان بردن هرگونه نابرابری علیه زنان دستاورد تلاش گسترده جوامع اروپایی در احیاء حقوق از دست رفته زنان مظلومی است که از دیرباز زیر سلطه فرهنگ مردسالارانه زندگی کرده‌اند. این تلاش گسترده دستاوردهای بزرگی مانند به رسمیت شناختن نهاد خانواده، حقوق برابر برای زوجین، دسترسی به کمینه امکانات غذایی و بهداشتی در زمان فقر، مشارکت زنان در تربیت بدنی و غیره به همراه داشته است. از سوی دیگر مباحثی را بیان کرده است که از دورانهای گذشته تاکنون محل دقت و پژوهش بوده، در ادیان بزرگ جهان آمده و در بیان و نوشتار فیلسوفانی مانند افلاطون و ارسطو ذکر شده است. موضوعاتی مانند: برابری کامل میان زنان و مردان، مشارکت در زمینه‌های سیاست دولت و امر آموزش و پرورش، حق آزادانه همسر برای انتخاب شوهر، حقوق یکسان برای زوجین نسبت به مالکیت و غیره که در فرهنگهای مختلف به تعبیر و واقعیت‌های متفاوت مورد توجه بوده‌اند.

۲.۱. تاریخچه

در سال ۱۹۷۲ دبیر کل سازمان ملل از کمیسیون مقام زن درخواست نمود تا نظر دولت‌های عضو را درباره شکل و محتوای یک سند بین‌المللی در زمینه حقوق زنان جویا شود. سال بعد یک گروه کاری از سوی شورای اقتصادی و اجتماعی برای بررسی تنظیم چنین کنوانسیونی تعیین شد. در سال ۱۹۷۴ کمیسیون مقام زن، پیش‌نویس کنوانسیون از بین بردن هر گونه نابرابری علیه زنان را آغاز کرد و در سال ۱۹۷۷ پیش‌نویس تهیه شده را به مجمع عمومی سازمان ملل تقدیم کرد. مجمع عمومی هم، گروه کاری ویژه‌ای را جهت تنظیم نهایی پیش‌نویس کنوانسیون، مأمور کرد و سرانجام در ۱۸ دسامبر ۱۹۷۹ طرح مزبور با عنوان کنوانسیون از بین بردن هر گونه نابرابری علیه زنان از تصویب مجمع عمومی سازمان ملل گذشت.

۲.۲. واکنش کشورهای مختلف عضو کنوانسیون نسبت به حق شرط کشورهای

اعلام کننده

شرط «عدم مخالفت با شریعت اسلامی» که از سوی شماری از کشورهای اسلامی درباره این کنوانسیون ارایه شد مورد اعتراض شماری از کشورهای متعهد به این کنوانسیون قرار گرفته است. کشورهای معترض می‌گویند: «تحفظ کلی است و مشخص نمی‌کند کشور الحاقی چه تعهداتی را پذیرفته است.» توجه به این نکته لازم است که میزان تعهد چنین کشورهایی نسبت به کنوانسیون مبهم است زیرا موازین شرع تعریف نشده است و مشخص نیست که کدام یک از موازین شرع دارای ابهام در نظر نویسندگان تلقی شده است! و از حیث کدام مقررات کنوانسیون مشمول تحفظ می‌شود؟

در پاسخ این نکته باید گفت که نخست مفاهیمی مانند «برابری»، «دادگری»، «برابری»، «نظم عمومی»، «امنیت» و «صلح» در بسیاری از مقررات بین‌المللی از جمله در منشور ملل متحد به عنوان آرمانهای بشری و جامعه بین‌المللی شمرده شده‌اند. از منظر فلسفه حقوق در دکتترین پیشگامان عرصه حقوق بین‌الملل هر یک دارای معانی مختلف و

گاه متناقضی هستند. در حالیکه هیچ حقوقدانی تاکنون به دلیل برداشتهای گوناگون از این مفاهیم متعالی دست از آنها ننشسته است. بنابراین، «فهم عمومی» و استقراء کلی و نمود و برآیند عام که هر خواننده‌ای از این مفاهیم درک می‌کند ملاک «گفت و گو» و «استدلال» و «تبیین قضایای حقوقی» قرار می‌گیرد. دوم اینکه اگر هر گونه شرط ابهام‌آمیزی نمی‌تواند مورد پسند و قبول متعاهدان قرار گیرد، عدم قبول به دلیل ابهام و درک متعاهدان است و این موضوع کاری به ارزش داشتن یا نداشتن قاعده کلی و اصول راهنمای شرط شده ندارد تا شماری از نویسندگان این موضوع را به‌عنوان توهین به مقررات اسلامی بدانند، به عبارت زیر بنگرید؛ «هدف کنوانسیون ایجاد برابری از همه جهات در تمام شئون زندگی زنان است. بنابراین، حق شرط پذیرفته نمی‌شود. این اعتراض منطقی نیز می‌باشد چرا که شریعت اسلام، دارای سیستم حقوقی خاص می‌باشد که قایل به برابری زن و مرد در همه جهات نیست بلکه گاه با حمایت ویژه از زن، گاه با حمایت ویژه از مرد و گاه با حمایت از کودک، قوانینی وضع کرده که مجموعه معتدلی براساس عدل و احسان ایجاد کرده و به هیچ کس ذره‌ای ظلم روا نداشته است.»

در این عبارات بسیار رسا از سیستم حقوقی خاص اسلام در مورد حقوق زنان دفاع شده است اما پرسش اینجاست که «مبانی اسلامی» عنوان کلی برای غیر مسلمانان عضو کنوانسیون از میان بردن هر گونه نابرابری علیه زنان نیست؟ کلی بودن این عبارت از ارزش سیستم خاص حقوقی پویای اسلامی نمی‌کاهد تا ما در مقام دفاع به فلسفه برابری و دادگری در حقوق باخترزمین و اسلام بپردازیم، بنابراین، می‌بایست بیان نمود که: «ابهام‌آمیز بودن عبارات کلی هر چند در کنوانسیون از جمله مسائل و موانع اعلام حق شرط تلقی شده است، ولی این ابهام ویژه یک کشور اسلامی نیست که اعتراض کنندگان به اعلام شرط به آن توجه کرده‌اند.» این موضع را می‌توان در سایر کشورهای اسلامی که در ادامه بررسی آورده می‌شود به صورت واضحی مشاهده نمود.

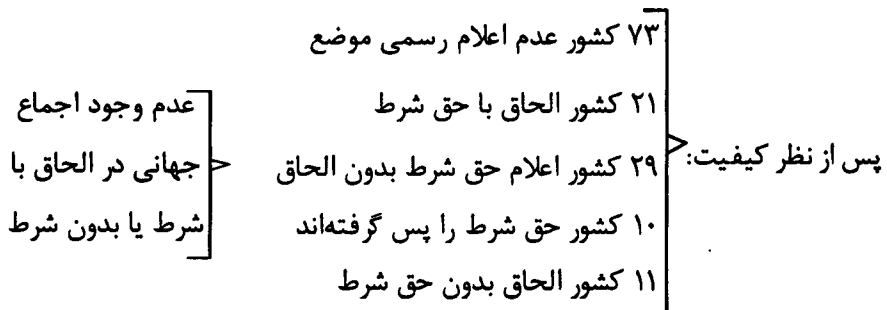
۲-۲-۲. نموداری از کشورهای الحاق شونده و اعلام کننده حق شرط و واکنش سایر کشورهای

عضو کنوانسیون

کشور معترض	مفاد اعتراض و شرط	انعکاس و واکنش موضوع از سوی سایر متعهدان
عربستان ۷ سپتامبر ۲۰۰۰	در صورت تناقض بین هر بخش از کنوانسیون و موازین شرع اسلام، این دولت ملزم به رعایت شرط کنوانسیون نمی‌باشد.	حق شرط اشاره به قانون شرع اسلام کلی است و محدوده آن نامعین است، بنابراین، مورد قبول واقع نمی‌شود. از سوی فرانسه، اسپانیا، نروژ، اتریش، آلمان، فنلاند، ایرلند شمالی، انگلستان، دانمارک، ایرلند.
موریتانی ۵ ژوئن ۲۰۰۱	... مگر در قسمتهایی که مخالف شرع اسلام و قانون اساسی این کشور است.	به دلیل کلی و مبهم بودن، این حق شرط با اهداف کنوانسیون و مطابق بند ۲ ماده ۲۸ قابل پذیرش نیست. از سوی فنلاند و پرتغال، انگلستان، ایرلند شمالی، نروژ، سوئد، دانمارک، اتریش، آلمان، هلند.
بحرین	دولت پادشاهی بحرین ماده دوم و شانزدهم را در چارچوب مفاد شریعت اسلام اجرا می‌کند.	این شرط مخالف اهداف کنوانسیون و ... غیر مجاز است. طبق بند ۲ ماده ۲۸ از سوی هلند، سوئد مطرح شده است.
مالدیو	در محدوده مفاد شریعت اسلام عمل می‌نماید.	مطابق اهداف کنوانسیون و بند ۲ ماده ۲۸ قابل قبول نمی‌باشد که از سوی پرتغال، فنلاند، اتریش، نروژ، سوئد، آلمان و کانادا مطرح شده است.
لیبی ۱۶ مه ۱۹۸۹	بحث ارث کنوانسیون مطابق هنجارهای واجب الاجرای شریعت اسلامی عملی نخواهد شد.	حق شرط کلی و برابر با بند ۲ ماده ۲۸ قابل قبول نیست که از سوی فنلاند، نروژ، دانمارک، مکزیک و سوئد مطرح شده است.
مراکش	مفاد کنوانسیون به شرطی که با مفاد شرع اسلام در تضاد نباشد اجرا می‌شود.	این شرط با اهداف کنوانسیون مغیرت دارد که از سوی هلند مطرح شده است.
مالزی	الحاق مالزی با رعایت اینکه بندهای	اشاره کلی به قانون داخلی و مذهبی
پاکستان مارس ۱۹۹۶	الحاق دولت جمهوری اسلامی پاکستان به این کنوانسیون تابع مقررات جمهوری اسلامی پاکستان می‌باشد.	حق شرط پاکستان اشاره‌ای کلی به قانون داخلی و مذهبی است، بنابراین به دلیل مبهم بودن میزان تعهدات پاکستان قابل قبول نیست که از سوی نروژ، فنلاند، هلند و اتریش مطرح شده است.
بنگلادش ژوئیه ۱۹۹۵	جمهوری مردمی بنگلادش خود متعهد به اجرای مقررات ۲ و ۱۳ «الف» و ۶ بند «ج» و «و» به دلیل تعارض با قوانین اسلامی که مبتنی بر قرآن و سنت است، نمی‌کند.	حق شرطهای بنگلادش با اهداف کنوانسیون، برابر با بند ۲ ماده ۲۹ مغایر است که از سوی سوئد، مکزیک، آلمان و هلند مطرح شده است.
کویت ۲ سپتامبر ۱۹۹۴	خود را متعهد به اجرای بند ۲ ماده ۱۶ نمی‌داند زیرا با شریعت در تعارض است.	این شرط مبهم است و با اهداف کنوانسیون مغایرت دارد. سوئد، فنلاند، نروژ و هلند
مصر ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۱	ماده ۱۶ مغایر مقررات اسلامی است...	این شرط با اهداف کنوانسیون مغایر است. آلمان، سوئد، مکزیک، هلند

جمع کشورها	مفاد شروط	دلایل مخالفت (۱۵ کشور)
۱۱	مغایرت آنها با شرط قانون اساسی و با شرط داخلی ملحق شده‌اند.	۱. ابهام در تعهدات ۲. کلی بودن، ناسلزگاری با اهداف کنوانسیون
سایر کشورها ۷۳	از جمله: عمان، قطر، سومالی، امارات متحده عربی، واتیکان و غیره ...	عدم اعلام رسمی موضع از سوی آنان
۲۹ کشور	با حق تحفظ وارد نشده‌اند اما رزرو را مطرح کرده‌اند.	۲۱ کشور با حق تحفظ وارد شده‌اند. ۱۰ کشور حق تحفظ را پس گرفته‌اند. ۱۱ کشور بدون حق تحفظ وارد شده‌اند.

مقایسه کمی و نتیجه



اکنون روشن می‌شود که اصرار کشورهای اروپایی مبنی بر الحاق بدون قید و شرط سایر کشورها به کنوانسیون بر خلاف موازین دادگری است.

بخش سوم: قربانیان دادگری در کشورهای جنوب

گفتاریکم: کشورهای مسلمان عراق و افغانستان

تحلیلی بر جنگ آمریکا و انگلیس بر علیه عراق

روشن است که اقدام به جنگ بدون اجازه شورای امنیت خود نقض حقوق بین‌الملل

است. همانطور که اخیراً کوفی انان دبیر کل سازمان ملل به این مطلب اشاره کرده است.^{۱۵} ایالات متحده در سال ۱۹۸۶ نیز در نزد دیوان بین‌المللی دادگستری به دلیل آنکه می‌توانست به کرات تصمیمات شورای امنیت را وتو کند ناقض قطعنامه شورای امنیت شناخته نشد و نیز در پرونده مربوط به پاناما نیز با وتو نمودن، نقض کننده قطعنامه‌ها تلقی نگردید. ولی این پرسش همچنان مطرح است که آیا خود جنگ (آمریکا علیه عراق) نقض حقوق بین‌الملل نیست؟ شاید گفته شود که جنگ ایالات متحده در برابر عراق نوعی دفاع محسوب می‌شود با این توجیه که در آغاز در اوت آن سال از طریق هوا نوعی دفاع صورت گرفته تا پیش درآمدی برای جنگ بعدی باشد و دوم اینکه پس از حمله عراق به کویت روش‌هایی از طریق RAF اتخاذ شده و پس از ۱۹۹۰ در ابتدای دو ماه آن سال و سپس، از طریق فعالیت‌های دیپلماتیک در سراسر سال ۲۰۰۲ و در اوایل ۲۰۰۳ تلاش‌هایی انجام شده است. در ماه‌های بعدی از طریق آژانس اقداماتی صورت پذیرفته و ایالات متحده اعلام داشته که با تغییر رژیم عراق نیاز به ورود در جنگ نیست. تا اینکه قطعنامه دیگری از سوی شورای امنیت سازمان ملل تصویب شد. ایالات متحده از سایر کشورهای عضو شورای امنیت درخواست کرد که آن کشور را در این راه (جنگ علیه عراق) حمایت کنند و در مرحله بعد بوش اعلام می‌کند که با رضایت یا بدون رضایت سایر کشورها حمله به عراق صورت خواهد گرفت.

در واقع جنگ ایالات متحده علیه عراق نقض اساسی حقوق بین‌الملل است؛^{۱۶} دبیر کل آژانس انرژی اتمی و هسته‌ای بین‌المللی می‌نویسد: ما در پی مصوبات شورای امنیت از سوی IAEA, UNMOVIC در عراق عمل نموده‌ایم و توافق شد که بر روی اصول مربوط به عراق و شورای امنیت انجام وظیفه کنیم، تا پایان ۳ اکتبر ۲۰۰۲ اعضای شورای امنیت قبول نموده‌اند که همه اسناد و شرایط را بررسی و گزارش ارسال نماییم. به ویژه به روش ویژه Merovandum of 98 اشاره نموده و سپس right to determine را از سوی آژانس به وسیله هر فردی در عراق جهت گرفتن اطلاعات ذکر می‌نماید و در پاراگراف ۶ صفحه ۸ به دو شهر موصل و بصره برای استفاده و بررسی اشاره می‌نماید. در تاریخ یاد شده از صدام حسین

می‌خواهد که برای هماهنگی از جمله از فرودگاه بین‌المللی صدام کمال همکاری را بنماید و از جمله هلیکوپترهای لازم جهت تهیه و ارسال گزارش از فعالیتهای عراق در مورد جمع‌آوری سلاحهای کشتار جمعی ذکر می‌نماید، در آخر این گزارش به امضاء آقایان محمد البرادعی و هانس بلیکس گزارشگران ویژه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی می‌رسد. این در حالی است که هانس بلیکس به صورت مکرر بر اجرای برنامه از پیش تعیین شده ایالات متحده سخن گفته است و در روز آدینه مورخه ۸۱/۱/۲۹ مطابق ۱۸ آوریل ۲۰۰۳ از نبود سلاحهای کشتار جمعی و انرژی اتمی در عراق سخن می‌گوید، هر چند مقامات نظامی و سیاسی آمریکا از جمله وزیر دفاع ایالات متحده هنوز به امید پیدا نمودن سلاحهای کشتار جمعی در عراق بودند و از موضع خویش عقب‌نشینی نکردند.

این مطلب به خوبی نشان می‌دهد که موضع معین شده ماده ۱۴ تا ماده ۳۴ منشور از مسیر حقوقی خویش خارج شده و دستاویز مصالح و منافع سیاسی شد. به هر حال به صورت مکتوب هانس و البرادعی تا هنگامی که از سوی شورای امنیت در کشور عراق سرگرم بررسی و ارسال گزارش بوده‌اند از وجود سلاحهای اتمی به صورت مستند گزارشی ارسال نکرده‌اند. در ادامه دبیر کل آژانس ضمن و بررسی قطعنامه ۱۲۸۴ بر نامه نفت در برابر غذا در صفحه ۴ از ۲۰ به آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای و اتمی IAEA جهت بررسی و ارائه گزارش از فعالیتهای هسته‌ای عراق تاکید نموده است. در ادامه از عراق پس از دوم اوت ۱۹۹۰ بر طبق پاراگراف ۱۷ از قطعنامه ۶۸۶ سال ۱۹۹۱ که در ۳ مارس ۱۹۹۱ تصویب شده و نیز پاراگراف ۳۰ از قطعنامه ۶۸۷ سال ۱۹۹۱ نسبت به عدم رعایت عراق؛ تصریح شده است که عراق با ارائه گزارشات نسبت به دولت و مردم کویت و کشورهای ثالث و مردم کشورهای ثالث و بازگشت و استرداد آنها به کویت تن نداده است.^{۱۸} و نیز اینکه کویت از سوی عراق مورد خسارت قرار گرفته است.^{۱۹} همچنین به موضوع حفظ یکپارچگی سرزمینی کویت و استقلال کویت تصریح شده^{۲۰} و اینکه این مقررات (نفت در برابر غذا) در چارچوب فصل هفتم منشور تنظیم شده است.^{۲۱} از سوی دیگر، ایالات متحده برای احترام به حقوق بشر از جمله حقوق زنان

تأکید نموده است که ورود ناتو در افغانستان برای رعایت صلح و امنیت بین‌المللی ضروری است و بر نقش زیاد ناتو و ISAF در افغانستان تأکید شده است. پس از آنچه گذشت در می‌یابیم که با توجه به پیشینه موضوع، اینکه هر گونه اقدام و تصمیم‌گیری راجع به مسأله مهم و بنیادین صلح و امنیت بین‌المللی که از قواعد دارای صفت بارز قواعد آمره می‌باشد در تحت اختیار و حدود صلاحیت شورای امنیت سازمان ملل متحد بوده و اگر ساختار موجود سازمان ملل پاسخگوی مسائل کنونی بین‌المللی نیست راه اصلاح و تجدید نظر و تغییر در خود منشور ملل متحد پیش‌بینی شده است. به هر حال اقدام یکجانبه آمریکا و انگلستان فاقد و جاهت قانونی لازم است و استناد به قطعنامه ۱۴۴۱ نمی‌تواند مجوزی برای این حمله باشد و این مورد از مصادیق بارز مداخله در امور داخلی کشورها و توسل به زور است که طبق موازین مدون و عرفی بین‌المللی ممنوع است و مقتضای دادگری این است که می‌بایست در دادگاه صالح، رییس جمهوری آمریکا و نخست وزیر انگلستان به عنوان مجرمین جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی مجازات و محاکمه شوند. از سوی دیگر ادعای دفاع مشروع پیش‌دستانه و پیش‌گیرانه طبق موازین موجود بین‌المللی فاقد و جاهت قانونی است چرا که دفاع مشروع استثنایی بر اصل مطلق و حاکم عدم توسل به زور مصرح در خود منشور است و بنابراین باید از آن تفسیری مضیق شود و از چارچوب منشور ملل متحد این تفسیر بسیار وسیع بر نمی‌آید. ضمن آنکه اگر روزی تفسیر مورد نظر آمریکا و انگلستان از دفاع مشروع و جاهت قانونی به خود بگیرد، نمی‌تواند توجیه کننده حمله نظامی واقع شده تمام عیار بر علیه کشور عراق باشد. ضمن آنکه مستندات دولت آمریکا در حمله به عراق مانند؛ وجود سلاحهای کشتار جمعی و غیره با گذشت زمان بی‌اعتباری خود را نشان داده است؛ این امر موجبات مسئولیت بین‌المللی دولتهای آمریکا و انگلستان را در پی خواهد داشت، این همان چیزی است که اجرای دادگری اقتضای آن را دارد.

سرنوشت دادگری

اگر بپذیریم که نظام یکپارچه جهانی در حال شکل گرفتن است، مهمترین و حیاتی‌ترین پرسشی که مطرح می‌شود درباره «سرنوشت دادگری» است. آنچه آرزوی دیرینه بشر بوده است، حاکمیت نظامی واحد بر جهان است تا با حذف تضادها و تعارضها زمینه اجرای صلح و دادگری را فراهم آورد و گر نه نفس حکومت واحد جهانی، چندان مورد توجه نیست. حال پرسش این است که آیا نظام یکپارچه‌ای که بر محور سرمایه‌داری لیبرالیستی با رهبری باختر زمین بر جهان سیطره پیدا می‌کند، توانایی برقراری دادگری مورد انتظار بشریت را دارد؟ آیا می‌توان از نظام سرمایه‌داری که محور اساسی همه کنشها و واکنشهای خود را «سود» قرار داده است، انتظار برقراری دادگری را داشت و چنین توقع داشت که در هنگام حاکمیت بر جهان، شهروندان جنوب را مانند شهروندان شمال بنگرد و اجازه دهد که جنوبی‌ها نیز به اندازه شمالی‌ها از مواهب زندگی برخوردار گردند؟ آیا می‌توان تصور کرد که در آن هنگام، انحصارات شرکتهای چند ملیتی از بین می‌رود و تولیدکنندگان خرده پا با اطمینان خاطر می‌توانند برای یکپارچه‌سازی پیش روند. در این خصوص توجه به سه نکته ضروری است:

نکته یکم: اینکه همواره در این تحلیل و بررسی بر «نظام سرمایه‌داری باختر زمین» تکیه کردیم و نام کشوری خاص را به عنوان محور نظام یکپارچه به میان نیاوردیم. این بدان معناست که یکپارچه‌سازی جهان، ممکن است تنها با سیطره یک کشور، همراه نباشد؛ هر چند آمریکا در سالهای اخیر قصد دارد این نقش را بازی کرده و روند جهانی‌سازی را به نفع خود مصادره کند و با منفعل ساختن هم پیمانان اروپایی در مناقشات بین‌المللی، نقش رهبری خود را بر آنان تحمیل کند.

نکته دوم: ممکن است مناقشه‌ای که بین اروپا و آمریکا (و گاه آمریکا و ژاپن و حتی چین و روسیه) وجود دارد این پرسش را در ذهن پیش آورد که جهان به سمت تک قطبی شدن پیش نمی‌رود و در نتیجه، پدیده‌ای به نام یکپارچه‌سازی یا جهانی‌سازی، تحقق نخواهد یافت. ذکر این نکته لازم است که مناقشه اروپا و ژاپن با آمریکا، مناقشه‌ای درون خانوادگی است و در حقیقت دعوا بر سر سهم‌خواهی از روند جهانی‌سازی است.

اروپا و ژاپن با تک روی آمریکا مخالفند نه با اصل ایده جهانی سازی پیرامون سرمایه‌داری. در مورد چین و روسیه نیز باید گفت که این دو کشور برای حفظ موجودیت خود با زحمت بسیار در حال گشودن اقتصاد خود و حرکت به سمت بازار آزاد می‌باشند و در نتیجه در حال پیوستن به باشگاه سرمایه‌داری هستند و چنانچه می‌دانیم چین آخرین کشور پذیرفته شده در سازمان دادوستد جهانی (تا سال ۱۳۸۲) است و مدتی طولانی برای الحاق به آن انتظار کشیده است. آیا می‌توان امید داشت که دیگر جنگی رخ ندهد داد و همه در صلح و صفا و برادری، زیست کنند و کمپانیهای عظیم تولید جنگ‌افزار، که بخش بزرگی از هویت نظام سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند، شاهد ورشکستگی خود باشند؟ آیا می‌توان انتظار داشت که مافیاهای عظیم فحشا و مواد مخدر، داوطلبانه فعالیت‌های سوداگرانه خود را تعطیل کنند و اجازه دهند که قشر جوان در فضایی سالم و پاک تنفس کرده و راه زندگی خود را بیابند؟ و در یک کلام آیا می‌توان باور داشت که نظام یکپارچه سرمایه‌داری که بر انسان و انسانیت وارد شده، به یکباره پایان یابد؟ همه اینها پرسشهایی است که با اندک تاملی در پیشینه نظام‌های سرمایه‌داری و امپریالیستی می‌توان به پاسخ آنها رسید و در این هنگام است که بشر دادخواه، ناگزیر باید در انتظار آینده‌ای غیر از آنچه که تاکنون ترسیم شد، باشد. آینده‌ای که به یقین، مستضعفان دادگری جو باید نقش محوری را در آن ایفا کنند.

دستاورد

ضرورت داشتن پشتوانه برای اجرای مقررات حقوق بین‌الملل از وجدان بشری و دادگری فلسفی امری بدیهی است. همچنین ارتباط ارگانیک میان مفهوم دادگری و مقررات موضوعه (در تقنین، اجراء و قضا) امری اجتناب‌ناپذیر است و نقض آشکار مقررات دادگرانه از سوی برخی کشورها و مسئولیت معنوی آنها و ضرورت برخورد با آنان از سوی دیوان دادگستری بین‌المللی و سایر مراجع عالی بین‌المللی مانند دیوان کیفری بین‌المللی روشن است. همچنین ضمانت نقض قواعد حقوق بین‌المللی از سوی مراجع فرا دولتی به عدم اجرای مقررات دادگری منجر می‌شود، باید فکر کرد سازمانهای منطقه‌ای به عنوان مکانیسمی برای رفع خلا موجود کاربرد

دارند یا می‌توانند داشته باشند. از سوی دیگر صنایع نوپای کشورهای در حال پیشرفت، به دلیل پائین بودن سطح کیفیت آنها موفق نخواهند شد جای پای در عرصه رقابت بین‌المللی پیدا کنند، پس از چرخه تجارت خارج می‌شوند، این مسأله لازمه جهانی شدن اقتصادی بوده است. در کشورهای جنوب باید چاره‌ای اندیشید تا پیشرفت و همکاری منطقه‌ای و بین‌المللی به آنها کمک کند. این موضوع در جهت احقاق حقوق مادی و معنوی آنان به عنوان اصلی از اصول پولادین دادگری حائز اهمیت فراوان است. نپذیرفتن این نظر که حقوق بین‌الملل اخلاق و نزاکت بین‌الملل و نیز قواعد حاکم بر نزاکت بین‌المللی و نیز قواعد حقوقی به صورت اجباری دارای پیش‌نیازهایی به‌عنوان مبانی قواعد اخلاقی یا فلسفه اخلاق و نیز فلسفه حقوق بوده و هرگونه قاعده موضوعه‌ای برگرفته از نگرش به شرایط حاکم بر منافع جمعی است.

در اینکه دادگری موضوعه با دادگری فلسفی متفاوت است هیچ شکی نیست، ولی جای این پرسش نیز وجود دارد که دادگری موضوعه به معنی اجرای مقررات حقوق بین‌الملل صورت قضیه است، کاملاً غمض عین و به تجاهل افکندن اندیشه‌ای که تشنه ماهیت قاعده حقوقی و قاعده اخلاقی است، نمی‌باشد؟ نفس تئوری تفکیک آنها که برگرفته از نگاهی عینی به موضوع دادگری به صورت نسبی است، این موضوع خود یکی از مکاتب فلسفی حاکم بر نحوه مشروعیت قواعد حقوقی و اخلاقی است. اگر دادگری موضوعه به معنای اجرای مقرره‌ای باشد که لازمه اجرای آن قاعده به سخره گرفتن منافع مشترک بشریت است آیا در استمرار حرکت جمعی جهان با پدیده‌هایی مانند تقدم جنگ بر صلح، کاربرد زور بر خلع سلاح و کنترل تسلیحاتی و بر هم زدن امنیت به جای مبارزه با تروریسم روبه‌رو نخواهیم شد. آنچه امروزه در عراق و افغانستان، فلسطین و دیروز در هائیتی و فردا در طرح نوین خاورمیانه شاهد آن بوده و خواهیم بود. بنابراین، هرگونه تنظیم روابط قدرت در دکترین نظم نوین می‌بایست بر پایه اصول مشترک بشریت استوار باشد، اصولی که برآیند کلی همه مکاتب فلسفی حقوق بین‌الملل بوده و نباید در تعارض با دادگری موضوعه قرار گیرد. □

پاورقیها:

۱. هدایت الله فلسفی، *حقوق بین الملل معاهدات*، تهران: نشر نی، ۹۷۲۱.
۲. نک: افلاطون، *جمهوری*، کتاب نخسف در لطفی، م. جو، دوره آثار افلاطون، ج ۲، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۷، صص ۸۸۵-۸۸۶.
۳. مورخ نامدار یونانی آتنی و یکی از سرداران جنگ پلوپونیز، در کتاب تاریخ جنگ پلوپونز.
4. CF. Truyol Y Serra A. *Historie du droit international public*, Economica. 1995. p. 13.
۵. در رساله الهیات و سیاست (۰۷۶۱).
5. *Ibid*, p. 82
6. Paris CF. G. W. F. Hegel. *Principes de la philosophie du droit*. Para 333, Traduction trancarse, Vrin, p. 330, 1975.
7. CF. Truyol. *op. cit.*, pp. 142-143.
8. Basdevant J., *Dictionnaire de la terminologie de droit international*, Paris: Sirey, 1960, p. 91.
9. CF. Pinto R., *Le droit das relations internationals*, 1972, p. 180.
10. CF. *Annuaire de la CDI*. 1966, Vol. II, p. 240.
11. Yasseen M.K. "Interpretation des traits dapres la Convention de Vienne", *RCADI II*, p. 23.
۱۲. نک - فلسفی، پیشین، ص ۸.
13. See G. Handl, State Liability, in: A.Mour: State Responsibilitis: A Gre enlaw View p. 391 by Rconendatiop,s,n, EBRAHIMI.
14. These also an entirely unobjectionable argument in a negativense without a seruvity, the war is cleary a violation of international law Kofi Aunan has recently pointede out.- U.N. Resolution or not, this war is illegal. By Rahul mahajan / in: A/15/2003 - 1-4.
15. in fact. The U.S. war on Iraq is it self the most fundamentol violation of international law.
16. *op.cit* in: page 4 of 20 cse / 6774/ ves. 1284. 1999.
17. Nationals or their remains in Recqling with concern that the repatration of all Kuwaiti and third countuy Iraq of or after 2 August 1990.
18. Recalling that in its Resolutions 686 (1991) and 687 (1991) the council demanded that Iraq has still not complies fully with this possible and noting with demand.
19. Reitevating the commitment of all member states to the sovereignty teretorial in trgrily and poilitcal independence of kuwait Iraq and the neighbour states.
20. Acting under chpther VII of the united Nations and takeit in to accont that operatine provisions of this resolution of Januury 18, 2003.